

زن میگوید و حمیده گفته این اثر قرین روح است و فیض را بهم بر این شعر بگو گفت شعر

الابلیح بین الباب والذار  
وهل نال الامهرة عربیة  
فان نجت مہرا کرہا فباخری

سمیت فیضا و ماشی تفیض به  
و گویند و شعر مسطور را نیز در حق شوهر خود فیض گفته  
سلیلة افراس تحللها بغل  
وان کان اقرا فان قبل الفحل

اما آنچه شایع است ایند و بیت از مالک

بن اسماء میباشد و در وقتی گفته که حجاج هند خواهر حمیده را تزویج نموده است و ابیاتی را که حمیده  
در حق شوهر اول خود گفته ابو الفرج در جلد چهارم هم آغاز نقل از دیوان حماسه از صدر باب الملاحه

فقدت الشیوخ و اشیا نهم  
تروی زوجة الشیخ مغنومة  
فلا بارک الله فی عرده  
لعمری دمشق و فتیانها  
نکت المدینی از جاشنی  
له ذفر کصنان الثیور اعیان

و بطور مسطور در ذیل نگاشته است

وذلك من بغض اقوالیه  
و عتی لصحبتہ قلبیه  
ولا فی غضون استه البالیه  
احب الی من الجمالیه  
فیالك من نکتہ غالبیه  
علی المسک والغالیه

حمیده بانو سیم زوجه نصیر الدین

محمد یون پادشاه ابن ظهیر الدین محمد بابر شاه سلطان هند و ستم ساله بوده و محمد یون منکوس  
دیگر داکشته ستمه حاجی سیم و این هر دو زن در حسن و جمال عدیم المثال بوده اند بعد از  
فوت محمد یون حاجی سیم مقبره و بارگاه مربع بمعاونت جلال الدین محمد اکبر شاه بساوه  
شوهر خود بنا نمود و پانزده گنبد رویه که معادل سیصد و شصت و چهار تومان باشد  
بصرف این بنا ساخته و آن بقعه اکنون در شهر دلی مقبره یون مشهور است چند گاهی  
هر کس از خانواده سلاطین دلی وفات میکرد در آن مقبره دفن میشد چنانکه عالم کیر شاه و فرخ  
و داراشکوه در نخل مدفون شده و خود حاجی سیم و حمیده بانو سیم درین بقعه بناگرفته اند حمید  
لقبی است که حضرت رسول با باریش داده بودند و گاه گاه میفرمودند کلینی یا حمید یا حمید حمید  
است و حمید در اینجا بمعنی فیض است حلیفه طیب القمینی و ختم عبدالرحمن بن احمد

ابن عمر بن عرفات القمینی و از اشیاخ امام سیوطی و زنی محدثه بوده است و کمال بن خیر و بعضی علمای  
دیگر بمشاورت الیها اجازه داده اند حیات خاتم زوجه شاه اسمعیل صفوی بوده و طبعی موزون  
داشته و این پادشاه را منکوحه دیگر مسماة بهمان خاتم بوده است که او نیز شعر می گفته گویند روزی

جهان خاتم ایغر را بشاه اسمعیل عرض کرد  
که پادشاه جهان را جهان بکار آید  
ترک غم جهان بکن ما ز حیات بر خوری  
بعضی گفته اند جهان این مصرع را خواند  
حیات خاتم در جواب این مصرع خواند

تو پادشاه جهان را جهان از دست ده  
حیات خاتم حاضر بود شنید و این بیت را بفرمود  
هر که غم جهان خواند کی ز حیات بر خورد  
تو پادشاه جهان را جهان باید  
اگر حیات نباشد جهان چکار آید

جماعت دیگر این مکالمه شعری را بحیاطه النساء بیکم و مهر النبی بیکم لقب بنور جهان که مرد و زوجه جهان بیکم  
پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه بوده اند نسبت داده اند حیات النساء بیکم زوجه  
جهان بیکم پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه زنی با صباست و صاحب طبع موزون و  
خوش محاوره بوده و چنانکه ذکر شد این پادشاه زوجه دیگر داشته است مسماة به مهر النساء بیکم لقب  
بنور جهان متصف بصفات مذکوره و مکالمه مسطوره در فوق را بعضی باینه وزن نسبت داده اند  
و نیز بعضی از مؤلفین گویند جهان بیکم پادشاه پنج زن داشته و مکالمه فوق را با شری نسبت مینمایند  
داده چون طائلی در تحت آن نبود بمکارش این نیز در حقیقت محقق گوئیم جهان بیکم پادشاه از اول جوانی زود زمان  
سلطنت پدر خود میل مغرطی بنور جهان بیکم پیدا کرده و وجه عشق ابتدا این شد که روزی مشاعر الیها  
در جای با صفائی تقزج میکرد شاهزاده جهان بیکم رسید و دو کبوتر در دست داشت چون این خیر را  
دید دست او را گرفته در کت مانی بیاضی مشغول شدند بعد شاهزاده کبوتران را بنور جهان داده  
خود بکل حیدر پرداخت اتفاقا یکی از دو کبوتر از دست او رها شده پرواز کرد و در وقت شاه  
زاده آمد یکی از کبوترها را مفقود دید پس بد آن کبوتر چه شد نور جهان گفت پرواز کرد و رفت جهان  
گفت چگونه پرواز کرد نور جهان کبوتر دیگر را هم رها کرد و گفت اینطور پرواز کرد اینجکت خوش  
آیند در شاهزاده اثر کرده او را مفقود نور جهان ساخت معذکات این بیت بختی ابتدا بعلیقل  
خان نامی شوهر کرده بعد در تحت مزاجت جهان کبیر شاه در آمده است گویند قتی نور جهان

بجان کیر شاه گفت دهن شما خوشبو نیست جهان کیر شاه از زوجه دیگر خود که ستماء بجوده بانای بود استفسار نمود او در جواب گفت من بوی دهن مرد دیگر را نشنیده ام تا بدانم دهن شما خوشبوست یا نیست  
 نوحه بکن از خواب جوده بانای زیاده منفسل کردید حیاتی زوجه نور علی شاه مشهور و ستماء  
 بی بی بانای جانی بوده قواعد و معارضات عرفان را از شوهر خود کسب کرده و چون طبعی موزون داشته  
 تقریباً ده هزار شعر نظم آورد که غالباً مثل بر کلمات عرفاست بعد از نور علی شاه بلا محذ نام خراسانی

شوهر کرده این چند بیت از افکار اوست	منع دلم از ناله مکن در پی محمل
کز ناله کسی منع نکرده است بر سر را	چاره درد من بحیاره را
داند و عمداً نفاستل می کند	ایا طایر قدس عرش آشیان
مجو دانه از دام این خاک دان	ققن بشکن و بال و پر باز کن
به کلکشت و کلزار پرواز کن	حاجب از زوجات خاقان مخمور

نلد آشیان یعنی شاه طاب تر است و از طرف پدر شیخی خان زند میرسد و شاهزاده شیخی سیرزا  
 ولد خاقان که معروف بشیخ الملوک بوده از بطن مشار الیها بوجود آمده حاجیه زهد و قدسی بحال داشته

و خط و ربطی بقدر کفایت شعر را بدینکشته انفراداً	طواف کعبه مرا حاجب میستر شد
خدا زیارت اصل دلی نصیب کند	خدا ام پیش شرحی از خدام و شعری که در

حق او گفته اند و مثل شده است ذکر کرده ایم صاحب مجمع الامثال گوید خدام این کیفیت  
 الا یا قومنا ارتحلوا و سیروا  
 و مقصود او این بود که قوم خود را آگاه کند که دشمن بقصد شیون حرکت کرده چه میگوید ای قوم رو  
 شوید زیرا که مرغان قطار پروازند و آنها را اگر بحال خود میگذراند شب در جای خود میخواهند  
 اینکه در حرکت اند معلوم میشود جماعتی نهضت نموده و مانع سکون و خواب آنها شده پس برویم  
 که دو چار و مقهور انجماعت شویم قوم و شبیه خدام اعتنائی بقول او نکردند و دشمن آمد و آنها را

غارت نمود بعد از آن و سیم این که از افسیل بود	اذا قالت خدام فصدا قوها
فان القول ما قالت خدام	در حیوة اکیوان بهم همین طور گفته است

حلیه بنت محمد صادق از نساء مشهوره اسلامبول است و در تذکره الخطاطین ذکر او

شده پدرش را یحیی ایثوی خطیب زاده یحیی پاشای وزیر بوده و بعد از آن بتدریس پرداخته تعلیم  
از سید محمد علی تعلیم خط گرفته و بسی وجدان بن را کامل کرده و در سنه هزار و صد و شصت و نه هجری بمحاز  
شده و بر کمال او خط شهادت داده اند از جمله تصدیقی است که محمد را اسم افندی از خطاطین این  
در حق او نوشته و مرحوم مستقیم زاده در تذکره خود درج کرده و صورت آن از قرار ذیل است  
نمقت مخته وعطیته من کریم مبین و صدقت بکلیک ربها و کانت من القانتین  
زهیر زمانها و حیراء او انھا ذات اثنتی عشر سنه تلك القطعة الملیحه سمیته  
السعدیده اعنی حلیمة ابنته من ابنته الله بنا تا حسنا فنقبلها ربها وزینها  
سرا و علنا فلاغزو والنسوة اللاتی قطعن اقلامهن و کتبن والنسای  
نضیب مما اکتبن غطاها الستار بجلا بید القانتات العابدات السائغ  
مانلیت بالعشری والابکار فی الکتاب الاکرم از یلقون اقلامهم انهم یکفل  
مریم قره و حرزه العبد الائم کاتب السرای الخاصه محمد و اسم عفا العفو عنی  
بجیبه ابا القلم فی السنه التاسعه و ستین بعد المیله و الالف من هجر من علیه و

صنیفه اسم دختر احمد بن داود الدینوری و دختر احمد بن المصدق ابن محمد النیشابوری و دختر  
جمال الدین عبداللہ المجوی و دختر قیس الشیبانی بوده و جمعی دیگر از فضلا و فحنای حنفی هستند که  
باین اسم دختر داشته و همه کنی بابو صنیفه معروف با امام غفرلم که این کنیه داشت نه از نجیب است  
که دختری ستاده بخنیفه داشته بلکه از قرآ گفته موفق انوار زمی و اکثر اصحاب مناقب ابو حنیفه غیر  
از حماد و کور انما فرزندی نداشته و لفظ صنیفه چون بلغت اهل عراق معنی دو است و ابو حنیفه  
خطا وقت و زمان خود را بهترین اسلوب مینوشت و برای ضبط و نوشتن روس مسألی که می  
شنید همیشه نزد خود دو ات نگاه میداشت او را حنیفه گفتند یعنی صاحب دو ات مرحوم مستقیم  
زاده نمیطلب را در تذکره خود از محی الدین الکافیه جمی نقل کرده و از نواد بر شمرده است

حرف النجاء

خدیکه الکبری جناب ام المؤمنین خدیجه

اول زوجه از زوجات مطهرات حضرت سید المرسلین است که دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی بن  
قصی از مشرف قریش بوده و مادر مطهره مشا را یسافا طریقه بنت زامد الا صم از اولاد عامر بن لوی

میباشد در زمان جاهلیت جناب خدیجه را طاهره میگفتند حضرت رسول ابان مجذره کبری لعن  
 دادند و این اشعار بر بزرگی و تقدیم او بر سایر زوجات طاہرات مینماید و خلافتی در مرتبت و  
 برتری نیز بر سایر زوجات مطهره نبویه نیست قبل از بعثت این زن سعادت مند بشر است  
 مزاجت نبی اکرم مشرف گردیده و حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها  
 و قاسم و طیب و طاہر از آن لطف شریف بوجود آمده اند و خدیجه الکبری پیش از همه زمان  
 قبول اسلام و ایمان نموده و بیست و چهار سال و چند ماه بانیر اسمت رسالت در مک  
 برج بوده بعد از آن راه بهشت جاودان پیش گرفته از وسایل ظاهری مشرفیت کار نبوت  
 مال جناب خدیجه را دانسته اند از عایشه روایت کرده اند که گفته است حضرت رسول ص  
 خدیجه را وصف و ثنا میفرمودند تا روزی غیرت بر من عارض شده و رشک بر دم و گفتم  
 خدیجه پیش از پیرزنی نبوده است خداوند عالمیان بشما بهتر از آن را عنایت فرموده حضرت  
 رسول و لتکث شده فرمودند لا والله سبیر از خدیجه نایل نشده ام در وقتی که تمام مردم کافر  
 بودند و مؤمن بود در زمانی که خلائق مرا تکذیب مینمودند و مرا صدیق میکردند و اونی که هیچ  
 معاشرت من نمیدادند او مال خود با من مواسات نمود و خداوند از لطف او چند فرزندان  
 عطا فرمود و عایشه گوید چون من اینکلمات را از حضرت نبوی اشماع نمودم بر خود مخم کردم که من  
 بعد از خدیجه بد گویم جناب خدیجه سه سال قبل از هجرت درین شصت و پنجاه کی در مک معظمه مدار بقا  
 ارحال فرمود بنا بر این مزاجت او با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیست و هفت سال و  
 چند ماه قبل از هجرت اتفاق افتاده خدیجه الکبری زنی عاقل با تکلمین و بالدار بوده و حضرت رسول  
 در حق او فرموده خدیجه خیر نساء عالمها در مسامرات محبی الدین مسطور است که خدیجه بکیت حدیث  
 از سید عالمیان روایت نموده است خلاصه قدر و جلالت خدیجه بدرجه اشهار دارد و بهر این  
 او با حضرت فخر کائنات میل انحضرت با و بقدری معروف است که زیاد درین حاجت شرح پیش  
 خدیجه میفرمودند و در حدیثی که در نطفی الفوائد الوقید و قرئتم فیها شفاء العین التمد  
 و من قال انی اشفی من هو اکم فقد کذب الومت فیمن الوجد و مالی لا املی سرور ابقربکم  
 و قد کنت مشتاقا الیک علی البعد تشابه سر فی هو اکم و خاطر فابدا الذی اخص و اخصی الذی ابد

خاتون زنمای بزرگ را کلیه خاتون میگویند اما از آن ایوب یعنی از خاندان و سلسله سلطنت  
 صلاح الدین ایوبی یا پادشاه مصر و نقر زن بوده اند که آنها را خاتون میسنا میزند یکی مادر سلطنت  
 ملک عادل سیف الدین ابی بکر ابن ایوب و دیگری دختر ملک اشرف موسی پسر ملک عادل  
 سیف الدین و این هر دو مالک الملک زیاد و مومل بوده اند و در سنه خاتونیه در دمشق شام از آن خیره  
 خاتون دختر ملک اشرف میباشند خاتون والده سلطان ملک عادل در سال پانصد و نود و سه  
 هجری درگذشت و خاتون دختر ملک اشرف در شصت و نود و چهار وفات کرده اما سبی خاتونیه  
 که در فذلی اسلامبول واقع است از قرآن مسطورات صدیقیه انجم از انبیه پرزاد خاتون زوجه  
 احمد پاشای عرب است و احمد پاشا از امرای بگری بوده خدیجه السنت دختر مستعصم  
 بالله عباسی است و اعراب در سیاق خود او راست خدیجه میگوید مستعصم بابتدای خلیفه  
 است از خلفای بنی عباس که در سال شصت و پنجاه و شش بحکم بلاکو خان مقتول گردید اما دختر خلیفه  
 است خدیجه بیست سال بعد از پدرش زندگانی کرد و کمال اعتبار و حرمت را داشت چون در  
 گذشت در شیع جنازه او اعیان دولت و ارکان ملکات حاضر شدند و جسد او را با دیدن زیاده  
 بر آشته و بخاک سپردند و یاد از سرگذشت خزن انجیز پدرش کرده نوحه سر همیشا نمودند خدیجه  
 السلیجوتیه دختر او در بن میکائیل بن سلجوقی برادرزاده و کن الدوله طغرل بیگ از سلسله حمله  
 ایران و چنانکه پیش ذکر شد امیران معروف بارسلان خاتون بوده در سال چهار صد و چهل و  
 هشت هجری خدیجه سلجوقیه را بر زنی بالقائم بامر التمدن القادر بابتدای القباسی دادند و القائم  
 صد هزار دینار محرمیه داد در چهار مشارالیه اولی مرصع و طای بسیار و سبب با تکل شمار بوده و  
 ارباب سیر و تواریخ حتی صلاح الدین صفدی در کتاب وافی بالوفیات شرح انیمرا و حبت  
 نگاشته خدیجه بیست بدران معروف بام سلمه خدیجه دختر شهاب الدین احمد بن  
 خلف بن عبدالعزیز بن بدران اکیسی است و او زنی محدثه و از اشباح امام سیوطی میباشد  
 سال مئصد و نود و هشت متوا بشده و در دو سالگی وی را مجلس چوپری منصفی که برود و محدثی  
 بود و اندک حاضر نموده اند چه در آن ایام علم حدیث زیاده از حد متناهی بود و اطفال کوچک خود را  
 خاندان اهل علم در مجلس تدریس محدثین کرام حاضر میکردند و بعد از این فقره اسباب مفارقت

آن تحمل بود و از همانده شخص شمرده میشد و میگفت من در مجلس درس فلان محدث حاضر شده ام و این  
 و سعادت از اینراه شامل غایب و میگردد خلاصه امام سیوطی از اینزن اجازه گرفته و در کتاب  
 النجم فی المعجم را ذکر کرده است **خدیجه بنت القییم** معروف بامه العزیز البغدادی  
 بوده و پیش از این از او نموده ایم پدید مشارالیهها تمام مثنوی ناطور بی چون و ضرر خود را واری استعداد  
 علمی و پستبختیل او را فراهم آورد و خدیجه را نوشتن و تجوید یاد داد پس از آن خدیجه خود نیز شوقی  
 حاصل کرده یکب علوم متوعه پرداخت چند کلامی محلی منقده ساخته برای زمان و عظیم نمود بعد برکن  
 موعظه گفته در خانه خود غزلت اختیار کرد و قوله مشارالیهها در سال شصده و شست هجری و وفاتش در  
 شصده و نود و نوزدهن بود و یکمالی اتفاق افتاد و خدیجه در بغداد مجلس درس ابن شیرازی و کریمه محدثه  
 و سایر مشاهیر آن شهر شده و در مصر نیز غلی بن الخیار العامری و ابن انجیری کسب علم کرده و در دمشق و تبوک  
 بتعلیم حدیث پرداخته در ادبیات متفرق زمان خود بوده و مقامات حریری را با حسن وجود مدرس  
 مینموده و بسیاری از معارف آن عصر کتاب فرور آنرا و درس خوانند اگر چه علم تجوید را نیز از استاد  
 اینفن اخذ کرده ولی در آن تخری حاصل نموده است **خدیجه بنت المأمون دختر مأمون**  
 خلیفه عباسی و از فصیحای شعر بوده است و مثنوی جاریه مغزیه مسماء بشاریه ابیات ذیل را که از بیاج

حاضر

بالله قولوا لمن ذا الترشا  
 اظرف ما كان اذا ما صحا  
 وقد بنى برج حمام له  
 ياليتني كنت حماما له  
 لوليس القوهي من رقة

افکار مشارالیههاست در مجلس متوکل عباسی خرم  
 المثلثل الردف الهضم الحشا  
 واملح الناس اذا ما انتشى  
 ارسل فيه طائر امر عشا  
 او باشقا يفعل بے ما يشاء  
 اوجعه القوهي او خدشا

تلیفه را نهایت خوش آمد و زیاده از حدین  
 کرده از بشاریه پرسید که این ابیات از کس است چون خدیجه خلیفه زاده بود و امثاری این تمام اشعار از او مناس  
 نینمود بشاریه خواست گمان کند خلیفه او را قسم داد بشاریه ناچار حقیقت را اظهار کرد و این ابیات با هم  
 خدیجه اشعار یافت مضمون شعراخری از اشعار مطوره خدیجه را شاعر ترک معروفه و فطنتی است که در  
 از زده ایلمی پری نازک تنک سنک

بوی بمندا اولسه و و پیر اینک سنک

خدیه معروفه باقم افضل و تخر فقیه ابو القاسم عبد الرحمن بن القاسم بن محمد بن عبد الله النوری از محدثه های او اسطر قرون ششم است که در مصر زندگانی نموده پدرش در سال ۴۴۰ هجری در جنات دمیاط بدست فرنگیها کشته شد جدش قاسم به جزولی معروف بود و پدر قاسم را که حسین باشد این کاشیه می گفتند و پدر حسین یعنی عبد الله بن القریه اشتهار داشت و این خانواده کلیه دارای علم و ریاست بوده و سید مرتضی اعلی التمه قاه در تاج العروس در ماده دن و ر انبار تعداد و شرح حال از هر یک بیان نمود خدیجه بنت عبد الوهاب بن یسعه الصوفی زنی بوده است و در ادبیات و حقایق و معارف صاحب مقام و شیخ محی الدین در مسامرات خود روایتها را دارد **سرقاء** امش میباید باشد و گاه آنرا مخفف کرده می گفته اند مشارالیها محبوبه ذوالریمه شاعر بوده و مشارالیه در حق وی این بیت را نظم نموده است

تمام الخ ان تقف المطایا | علی خرقاء واضعة اللثام

اسم ذوالریمه غیلان میباشد و بعضی این اسم را اضافی بر اسم محبوبه ذوالریمه کرده و او را غیلان می گفته اند در شرح شریفی بر مقامات حریری مسطور است که غیلان دوزی میه را با بعضی کثیرکان که بمنزله او بودند دید و مفتون جن و جمال او گردید خواست با او بقریبی سخن گوید مشکلی پاره در دست داشت آنرا بجهانه کرده نزد میه آمده گفت این مشک را بپینه کن میه طفتت مطلب شده گفت من خرقاء و فیما یعنی کاری از دستم بر نیاید غیلان چنان فرض کرد که میه مطلقا توجه و بسط با و ندارد و میس شده قصد رفتن کرد و در میان پوسیدیم بدست او بود میه برای آنکه محبت او یاس حاصل نماید غیلانرا آواز کرده گفت با ذوالریمه ان کنت خرقاء فجاری خنوع یعنی ای صاحب ریمان پوسیده اگر یکاره بستم کنیز من کارگر است غیلان دانست که از جانب معشوقه کششست و از آن روز غیلان معروف بذوالریمه و میه سرقاء نامیده شد خلاصه ذوالریمه در شعر مسطور در فوق میگوید حقیقت الحال حج و صول محبوب است و عرفا در مضبوط این شعر تحقیقات کرده اند که خارج از ما کن فیه میباشد و بعضی

ان شعر را این طور روایت کرده اند

علی لیل و تلفها السلم | فی العیون عن ابی جعفر علیه السلام

تمام الخ لقاء الاما خرقاء الصحابیه زنی زنجباری بوده است در عصر سعادت

یعنی در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن زن دایم در مسجد نبوی بخدمت مشغول بود و خرقاء لقب ربطت سست که محقق و بلاغت معروف بوده در میان رشتی بعد از آن پاره پاره کردی بنیان در حق جمعا بطور ضرب المثل گفتند احرق من ناکثه غزلهما و بجای ناکثه ناقضه هم دیده شده است و هر وقت کاری بدست غیر اهل آن افتد میگویند خرقاء و جدت صوفای تیر مثل است و خرقاء ذات نیقه و (خرقاء عیاب) یعنی خود دارای عیب است و عیب دیگران بینما و شخصی که عذرهای غیر موجه بیاورد در حق او میگویند لا تقدم الخرقاء علة یعنی عذر ترا نپذیرد کار مشکلی نیست خلیفة المکیة مغنیة است که در کتاب آغانی ذکری از آن شده و این زن و دوزن مغنیة دیگر که ریحیة و عقیده نام داشته اند و ملوک ابن شماسه بوده به شامیات معروف میشدند (خنساء) شاعره است نهایت معروف و مشهور که هم در آن زمان جاہلیت نموده و هم بغیض عصر سعادت و شرف قبول اسلام تامل کرده پس پیروی محض میست و اسم خنساء متاخر بوده و شعر او اشخاصی که در علم نقد شعر بحر کامل دارند او را بر تمام زخمهای صاحب طبع مقدم میداند از این المرائی که جریر معروف باشد پرسیدند اشعر شعر اکیست گفت انا لولایة الفاضلة یعنی اگر این حقیقه نبود من اشعر بودم گویند وقتی بشنایم بر دگر نیز اشعرا می مشهور میباشد گفت هیچ زنی شعر نگفته است مگر اینکه در اشعار او ضعیفی زمانه ظاهر است گفتند ای خنساء هم اینطور است گفت نه او چهار خصیة دارد بعضی در تصدیق جریر را گرفته و گفته اند کلام او نسبت بجناب از ادب دور است چه مشارالیه با شرف حضور حضرت رسول و قبول دین اسلام مشرف شده و در زمان خلافت عمر بنیانکه ذکر خواهد شد در جنات قادسیة الهام جمعی نموده و کسی که دارای این مزایا باشد خلاف ادب نسبت با او روا نباشد اما شکست نیست که از عبارات مزبوره جریر تصدی جز مدح نداشت بنا بر سطور است این اشیر حضرت رسول اکرم تامل بشنیدن اشعار خنساء تامل بودند و او شخصها در حضور آن بزرگوار حاضر شده شعر میخواند و حضرت کتیب بن میسر مودندی گفتند میباید با خناس اکثر اشعار خنساء در مرثیه برادران اوست این اشیر که بدخشا ابتدا طبع غزالی داشت و ذرة شعر میگفت همین که برادران او گشته شدند از فرط وقت و تأثری که او را حاصل آمد طبعش روان شد و مرثیه های طولانی برای آنها بظم آورد و پوشیده نباشد که خنساء و برادر داشتند یکی

معاویة نام که جوانی زیبا و بلند قامت بوده و برادر مادری او بود برادر دیگر او موسوم بصخر که این  
 پدر بود بکلمه و جوانمزدی معروفست معاویة با هشتم المری نزاع کرده مقتول شد و صخر در مقابل مجروح  
 گردیده بعد از آنکه قریب یکسال نماند و بسری بود و اهل و عیال او بستوه آمده بودند و فوات  
 کرد و خود صخر در این معنی گفته است

اری ام صخر لا تمثلی عیادتی

وملت سلیمی مضجعی ومکانی

خلاصه مرگ این دو برادر اسباب تأسف و غم  
 و غم تشدید خشنا گردید که نیکو عمر و چهره خشنا بعضی خشنا و پسر پسر اینها چلیبیت خشنا گفت از گریه بسیار  
 که بر برادران خود کرده ام ایتر خنما در صورت من پیدا گشته است غم گفت برادران تو در آتش اند خشنا گفت  
 بر عزن و اندوه من افزود تا حال بجهت اخذ ثار آنها میگردم بعد برای اینکه در آتش میسوزند که میگویم از غنا  
 روایت کرده اند که گفته است خنما را دیدم پیرانی کوتاه از چشم پوشیده بود و این هفتم پیران را چون نقطه  
 پوشش سینه است صدرا میگفتد گفته امی خنما صدرا میپوشی و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند خنما  
 گفت بنیاد استم که نهی شده اما اعلتی دارد که این جامه را اختیار کرده ام علت را پرسیده و گفت مرا  
 پدرم شخصی مسرف بزی داد و او اموال خود را تلف کرده و غمی دست باز در آن حال من گفت ای خنما نزد  
 که رویم و طلب کشایش نهانیم گفتیم باید نزد برادرم صخر رویم چون نزد صخر آمدیم و عرض حال کردیم و اموال  
 خود را دو قسمت نمود و گفت هر یک ازین دو قسمت را میخواهید بردارید زوجه برادرم با و گفت  
 مال خود را با منا صفتی میگویی و میگویی که انما را در قول می از دو قسمت مختار و مختیر بنیالی حضرت

وهی حصان قد گفتی عارها

والله لا امنها شرارها

وجعلت من شعرها صدارها

ولو اموت مزقت خمارها

خواستم ظن برادر خود را تصدیق کرده باشم و برای آنکه گفته او راست باشد تا زنده ام این صدار را  
 از بدن خود دور نخواهم کرد و اشعار مرثیه خنما در حق صخر و معاویة در جلستیم آغانی مسطور است  
 محیی الدین در مسامرات گوید وقتی بخنما گفتد صخر را برای ما وصف کن گفت کان قطر  
 السنة الغبراء و ذغاف الکتیبة الحجره گفتد صفات معاویة با بیان ناکفت کان حیا  
 الجذب اذا نزل و قری الضیف انما یز روزی از خنما پرسیدند مصیبت کدام یک از این دو برادر  
 بتو بیشتر اثر کرد گفت اما صخر فنیام الجذب و اما معاویة فحجره الکتیبة لکان و این دو بیت انشا و نمود

اسدان محترم الخالب بنجدة  
قمران في التنادى رفيما محتدر

غيثان في الزمن الفصوى الاعسر  
في المجد فرعا سودد متخير

در کتب ادب و سير مطور است که عرب و فنی بازاری عمومی داشتند که از اسوق عکاظ می گفتند و این بازار در موسم مخصوصی است تاج میشد شعرا و شجران عرب در آن بازار حاضر شده مناظره و سخن می نمودند و برای نایبانه و بیانی خیمه مخصوصی قرار داده بودند که کلیه فحول شعرا در آنجا جمع میشدند و یکی از مواسم شاعر حضرت رسول یعنی حسان بن ثابت انصاری داخل خیمه نایبانه شده دیدار عیش با خندان مشغول مشاعر همیشه خندان را می بینید خود را که در حق سخن گفته شروع بخواندن نمود و مصرع اول آن قصیده اینست

بخواندن نمود و مصرع اول آن قصیده اینست

قدی بعینک ام بالعین عول  
وان صخر التأم الهداة به  
وان صخر المولانا وسيدنا

چون این دو شعر بر خوانده شد  
کانه علم في رأسه نار

نایبانه زیاده از حد کتبین کرد و گفت اگر

وان صخر اذا نشوتو لنحار

ابو بصیر ابتدا انشا و شعر کرده بود و من او را شعر ناس بخوانده بودم و او را ای خنسا شعر از منم می گفتیم اما حالا می گویم که انت و انتد اشعر من کل ذات تمین یعنی تو از جمیع زنان اشعری خنسا گفت ای و انتد و من کل ذی خصین یعنی بلکه از جمیع مردان حسان نایبانه گفت من هم از عشی اشعرم هم از خنسا و بر اثبات دعا خود در جزوه

اشعرم هم از خنسا و بر اثبات دعا خود در جزوه

لنا الجففات القریبیمعن بالضحی  
متی ماتنیر نامن معد عصاة  
ابو فعلنا المعروف ان ننطق الخنا  
ولدنا بنی العنقاء و ابی محرف

واسیافنا یقطن من بنجدة صا  
وغنسان تمنع حوضنا ان یهدما  
وقائلنا بالعرف ان لا تکلما  
فاکر بنا خالا واکر بنا عمتا

نایبانه بعضی تصرفات در ابیات حسان کرد

فاکر بنا خالا واکر بنا عمتا

و حسان من فعل شد اما تصرفات نایبانه فقط بر عراق مضامین اشعار حسان می افتد و میتوان گفت مشرب حسان در شعر عجب با ملت بود و بیت نک در این دو بیت خود اشعار کرده که در بیت

وانما الشعر لب المرء یعرضه  
وان اشعر بیت انت قائله

على المجالس ان کیسا وان حقا  
بیت یقال از انشدته صدقا

وارا شغاری که خنساء در مرثیه برادر خود سخن گفته این بیت برین است بیت  
یذکر فی طلوع الشمس صحرا و ابیکه لکل غروب شمس

و از تاج افکار خنساء ابیات ذیل است که در باب مدایح دیوان حماسه نگاشته شده

ذیل علی معروف وجهه تحتسب غضبان من عذرة ویلها مسعر حرب اذا	بور لیه هذا یامن دلیل ذالك من خلق ما یحول القی فیها و علی التلیل
---	--

ابو افضل میدانی گوید مثل معروف مرعی و لا کالتعدان را ابتدا خنساء گفته و قشای مثل است که مشایخها  
وقتی از سوق عکا باز میگشت و سید بعلی که در آن جمعی دور بند بنت عقیبة بن سعید را گرفته بودند و او بر  
انها شعر میخواند خنساء گفت از چه قیل اشعار میخوانی گفت مرانی که دشمنان خود را میخواهم خنساء گفت

ان مرانی در حق چه گمان است بند خوند و مانعها من کل باغ پریدها و شیبته و الحامی الذمار و لیدها و للمجد یوم حین عد عدیدها	ابیکه عمو الابطین کلیمها ابو عقیبة الفیاض و یحک فاعلم اولئک اهل العزیز الغالب خنساء بعنوان ستایش و مدح گفت مرعی و لا
--	---

کالتعدان و عرض او این بود که در میان ال غالب نظیر مذکورین بدین اشعار نیست و مرعی یعنی چراگاه  
و سعدان کیا می است که از برای شتر بهتر نژاد یافت میشود و تقدیر مثل مذکور نیست که بدام می  
جید و لکن پس بی اجوده مثل التعدان یعنی این چراگاه خوب است اما نه بخوبی چراگاه می که در برای  
کیاه سعدان است پس از آن خنساء بهمان قافیہ دو بیت ذیل را در مرثیه برادران خود بنظم آورد و از آنجا

ابکی باعکرو بعین غزیرة و صحرا و من ذامثل صحرا اذا بدا	قلیل اذا تقفی العیون و قودها بساطه الا بطال قبا یقودها
--	---

و مثل دیگر تیر شبیه مرعی و لا کالتعدان است و ان ما ولا کصداء می باشد و کوبنده آن نیز زنی بوده و لا  
سیر گذشت خنساء در جنگ قادسیه نیست که مشارعها با چهار سپهر خود در آن وقته حاضر بود  
روزی محض تخلص آنها بر قتال با ایشان خطاب نموده گفت یا بنی انکم اسلمتم طائعین  
و هاجتم مختارین و والله الذی لا اله غیر انکم لب نورجل واحد کما انکم بنو امرأة واحد

ماخنت باکم ولا فضحت خالکم ولا هجنت حسبکم ولا غیرت نسبکم وقد تعلمون ما اعد الله للمسلمین  
 من الثواب الجزيل فحرب الكافرين واعلموا ان الدار الباقيه خير من الدار الفانيه  
 يقول الله عز وجل يا ايها الذين امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون  
 فاذا اصبحتم غدا ان شاء الله سالمين فاغدوا على قتال عدوکم مستبصرين وباللّٰه  
 على اعدائهم مستبصرين واذا رايتم الحرب قد شتمت عن ساقها واضطربت لظي  
 على سيقها وجلت نارها على اوراقها فتيمموا وطيبسها وجالدوا رئسها  
 عند احتدام حميسها تنظفوا بالغنم والكرامة في دار الخلد والمقامه

یعنی ای پسران من شایسته و در غیبه مسلمان شدید و با خستیا رها هجرت نکردید قسم بان خدا که جزا و عذاب  
 نیست شما فرزندان یکم و میشه پدید چنانکه فرزندان یکت زن سئید من بپدر شما خیاست نکرم  
 و خال شما را رسوا نمودم و عیبی بر حسب شما وارد دنیا و مردم و نسب شما را تغییر ندادم و شما  
 میدانید که خداوند عالم چه ثواب جزایی برای مسلمین در جنات با کفار دنیا فرموده بداند  
 که سرای باقی بهتر از دار فانی است و خدای عزوجل در کتاب کریم خود مؤمنین را بصبر و  
 ثبات و پریزگاری ام میفرماید و کسکه کار را نمیتوان این صفات و اعمال قرار میدد چون فردا  
 سلاست صحیح نمودید با نطق و بصیرت یکتا دشمن هر چه درازید و از خدایاری هسته بر خصمان غلبه  
 کنید چون نایره قتال را شعل ملینید خود را بر آن آتش زیند و با سرداران در او میزید بغنیمت و  
 کرامت فایز می شوید و در بهشت صاحب تمام و جای خواهید شد این اشیر کوبید پسران جنس  
 نصیحت مادر خود را گوش کرده علی القبحاق قدم در پشته حرب نهادند و دادگیری دادند و  
 چهار یکدفعه شهید شدند چون شنید خبر شاد است آنها بشنید گفت الحمد لله الذی شرفنی بقتلهم  
 و ارجوا من ربی ان يجعلنی بهم فمستقر جهنم یعنی حمد خدا را که مرا بقتل آنها شرافت روزی فرمود  
 و امیدوارم که در آخرت مرا با آنها در محل رحمت خود جمع نماید کونین بعد از کشته شدن پسران جنس  
 نمر برای او وجه معاشی مقرر کرد که تا زنده بود آنرا استمرار می گرفت و از اشعار جنس را که ادبایند

تشرفتنی الدهر قرعا و غمزا  
 وافتی رجالی فبادوا جمیعا

و تخمین کرده اند ایست ذیل است  
 و اوجعتی الدهر نهشا و غمزا

واصبح قلبی لهم مستفزا  
 من الناس اذ ذاك من غزبنا  
 وزین العشيرة مجدا وعزنا  
 والكاثون من الباس حرزا  
 فبالبيض ضربا وبالتمر وخزا  
 ومحت العجاجة يجرن جزا  
 وكانوا يظنون ان لا تجزا  
 بان لا يصاب فقد ظن عجزا  
 وتخذ الحمد ذخرا وكنزا  
 وفي السلم تلبس خزا وقتزا

كان لم يكنوا حمى يتقى  
 وكانوا سراه بنى مالك  
 وهم في القديم ضمام الاديم  
 لبشم الرماح وبيض الصفاح  
 وخيل تكردس بالدار عين  
 جززانوا صي فرسانها  
 ومن ظن بمن يلا في الحروب  
 تعف وتعرف حق القرى  
 وتلبس في الحرب لنبج الحديد  
 خازن الدولة سماء بكل بدن باجی از

زوجات محتره خاقان خلد اشيان فتحلی شاه طاب ثراه است مرحومه مشار اليها از جواری  
 والده معظمه خاقان مغفور خلد اشيان فتحلی شاه بود چون والده خاقان راه روضه رضوان گرفت  
 حضرت خاقان بخدام حرم فرمودند یکی را از میان خود منتخب کنید که ریاست کلی در عرفخانه داشته  
 باشد و آنچه از نقد و جنس و مقرری توسط والده خاقان بمرکیت از شما میرسد بعد با واسطه او برسد  
 خدام حرم بعد از شورت گفتند محض احترام مرحومه معظمه والده خاقان یکی از جواری ایشان باید ریاست  
 منتخب شود بنابراین کل بدن باجی باین سمت انتخاب و ثقل صندوقداری برقرار شد و مقامی  
 مسیح یافت و این شعر را مسیح مخمور خود قرار داد (معتبر در ممالک ایران بعض صندوقدار شاه  
 جهان) و فی الحقیقه اعتبار مهر او با علی درجه کمال بود و اگر کرور با تجار حواله مینمود همین که قبض مینمود  
 با کمال اطمینان میدادند مختصر چون از فرط کفایت اقتداری فوق العاده در عرفخانه خاقانی بهرسان  
 و کار بار بر طبق میل خاقانی منظم گردانید در سلک زوجات حضرت خاقان منسلک و طقت  
 بخازن الدوله گردید و دو شا براده منظم از بطن او بوجود آمدند خازن الدوله اجزای معتبره و میرزا و خست  
 و چند نفر محرز داشت که همه زن و دارای لیاقت و کفایت بودند و آنچه بذل و اعین باشد ثبت  
 مینمودند و در حرم خاقانی اختیار مطلق خازن الدوله را بود خوله دختر ثعلبه از صحابیات

و بعضی اسم او را بصورت تصغیر نوشته و خود گفته اند و قصه این زن بطرح تشریح حکمی و شان نزول آیتی  
 گردیده خلاصه اندکستان نیست که مشارالیهما از وجه اوس بن صامت صحابی بوده و اوس نوبتی  
 بروی خشم گرفت و صیغه ظهار بر زبان رانده گفت انت علی کظحراعی و ایقاع این صیغه در آنوقت  
 موجب مینونت منجز و سبب حرمت مطلق میکرد چنانکه صیغه طلاق در این زمان چون خوله این عبارت  
 از شوهر خویش بشنید بحضرت رسالت پناهی رفته باجرعی معروض داشت و از حکم شرعی و تکلیف  
 شخصی خود سوال نمود و از اینجا که یکس و فقیر و مادر چند کودک صغیر پناه با میکرد و تاملی شدید داشت  
 چرا که اگر طفلکان را میکشاشت و میرفت از بی برتاری بملاک میرسیدند و اگر با خوشتن میرفت  
 از گرسنگی تلف میشدند حضرت رسول صبر حسب حکم مزبور که صیغه ظهار را در آن اوان مقرر بود  
 فرمود تو بر اوس بن صامت حرامی مطلقا پس حقیقی بران ضعیفه لقضل و ترجم آورده آیتی فرود فرستاد  
 و حکم ظهار بطور ساینده قال عز من قائل قد سمع الله قول التي تجادلک فی زوجها و تشکی الاله  
 الایه مراد از آلتی خوله است و مقصود از زوجها اوس از اینست که نام ظهار از طلاق جدا شد باینکه  
 تفریق و مینونت و حرمتی را که طلاق موجب میکرد منجز و مطلق باشد و از ظهار مقید و معلق تا تعیین  
 که مظاہر چون خواهد زوج خود را حلال نماید باید کفاره شرعیه بپردازد پس حرمت مسکن بر  
 شویش مدامی است که کفاره بجای نیآورده است بر خلاف حرمت طلاق که بحد وقوع  
 آن حکم حرمت بطور تخیر و تاسید و اطلاق تعلق میکند و در ظهار عینکه زوج یکی از کفارات ثلاث  
 مرتبه بجای آورد حرمت بر خاسته و خدغن برداشته میشود و کفاره ظهار عبارتست  
 از آزاد کردن بنده و اگر نتواند روزه دو ماه متوالی و اگر نتواند اطعام شصت مسکین چنانکه  
 خدا تعالی در واقعه ظهار اوس از خوله میفرماید و الذین یظاہرون من نساءهم ثم یعودون  
 لمانهوا عنه فخر بر رقبه من قبل ان یتماسا ذلکم تو عظون به و الله بما تعملون خبیر فمن لم  
 یجد فصیا شهیرا متابعین من قبل ان یتماسا فمن له لیسطع فاطعام ستین مسکینا  
 آورده اند که بعد از نزول آیه مبارکه در شان ایشان اوس شصت مسکین را اطعام کرد و حضرت  
 رسول صبر را بزوجیت وی اعادت دادند و همیشه در باب الظهار در کتب فقهیه شرح  
 داده شده است گویند در آیام خلافت خود روزی با چند نفر پیرزنی بر خورد مدلی ستمادی

ایستاده با مشارالیه گفتگو کرد و بمراتب او ایستاده منتظر بودند یکی از بمراتبان بفرمود بجهت پیرزنی  
 جمعی را معطل مینمائی عمر گفت آیامیدانی این زن کیست این همان خاتون علیل القدری است  
 که شکایت بدگناه پروردگار خود برد و حق بل و علاایه شریفه قدس سره را در حق او نازل فرمود  
 و اندک ترا شام میباید و با من تکلم میکرد میباید و خبر برای نماز سخن او را قطع نمیکردم و  
 نیز فرتم و برای غایبم که میرفتم اگر او باز طالب گفتگو بود معاودت مینوادم خوله خواهر  
 سیف الدوله مدوح متبنی و از خاندان آل حمدان و منجمه با جلالت و شان بوده است و  
 در سال سیصد و پنجاه و دو در شهر تیفاز فارقین که در حوالی دیار بکر واقع و حالا خراب است و فاجات  
 نموده و متبنی مرالی خوب برای او بنظم آورده و از آن جمله مرثیه است که مطلعش عنیت

یا اخت خیر اخ یا بنت خیر اب	کنایه بهما عن اشرف النسب
-----------------------------	--------------------------

و حسن انما طبع بر ارباب ذوق پوشیده عنیت و بیت دیگر آن مرثیه این است

اجل قدرک ان لثمی مؤثنه	ومن یصفک فقد سماک العرب
------------------------	-------------------------

و در شعر میگویدشان تو اجل ازین است که تشریح به اسم تو شود و بیت دیگر این است

کانت فعلة لم تملأوا کبها	دیار بکر ولم تخلع ولم تعقب
--------------------------	----------------------------

در شعر فعلة بر وزن خوله کنایه از همین اسم است و این بیت نظریا بطلب دارد که وقتی که خوله

در ناحیه دیار بکر بود و مردم احسانها نموده و خلقها میداده میگوید خوله ذکدشت و حالا

مثل امنیت که مرکز نوکب با اعشام او ناحیه دیار بکر را پر کرده و مردم بذل خلع و اموال

نموده و ابیات مسطور در ذیل از همین مرثیه از تحت اشعار است که در هیچ زمان گفته شده

فان تکن خلقت انثی لقد خلقت	کرمیة غیر انثی العقل والحسب
----------------------------	-----------------------------

وان تکن تغلب لغلباء عنصرها

فلیت طالعة الشمسین غابہ	فان فی الخمر معنی لیس فی العنب
-------------------------	--------------------------------

ولیت غایبة الشمسین لم تعقب

خوله بنت جعفر الحنفیة از زوجات حضرت امیر المومنین علی علیه السلام و مادر ابوالقاسم

محمد الاکبر معروف بابن حنفیة بوده است و شانزده نفر از صحایب است نیز خوله نام داشته است

خیره تابعیت مادر سن بصری و جاریه حضرت ام سلمه بوده گویند در سنکام رضلع

حسن هر وقت خیره بخد متی مشغول بود و حسن در عهد کرب و پیقراری میبود حضرت ام سلمه پستان  
 در دهان او گذاشته و بر اساکت و آرام میگردند و معتقدین حسن را اعتقاد آنکه علم و ورع  
 حسن از برکات آن شیر و پستان میباشد و خیره بنت خفاف و خیره بنت عبد الرحمن دوزخ  
 محذوره بوده اند حین نزران جاریه مشهوره سیمین خلیفه عباسی مهدی و مادر بادی  
 و مرون الرشید بوده است و بعضی که او را باریه مرون نوشته سو کرده اند در زمان خلافت  
 پسران خود مشارالیه اقتداری داشته و چون در شعر و ادب او را مهارتی بوده با خلیفه مهدی  
 و مناد مست نموده و مطالبات کثیره فیما بین آنها اتفاق افتاد از جمله روزی از حمام مرون  
 آمده عرق کرده در آئینه نظر نموده و خساره خود را مانند یک لاله در یک زاله بر این مینویسد این مصراع بر دیوار

خلیفه آن مصرع را بدید و در زیر آن نوشت  
 در صورتی که خیزران جاریه بوده باشد در  
 اصبح الفضل و الخلیفه هر رضی فی الخیر  
 عند تک بشدی و الخلیفه واحد

انا التفاحة الحجر علیها الطل مرشوش  
 وفرج عرضها شبر علی العین منقوش  
 این شعر که فضل بن یحیی بن خالد بر یکی راستوده  
 کفی لك فضلا ان افضل حبسرة

ماده پیدا شد و اشعار میکند که فضل را خیزران شیر داد و استاین اثر و سایر تو در ضمن گفته اند چون  
 خیزران در زمان خلافت بادی سیمت محمد غلیانی در نامی آورد و است مداخله میکرد و مرجع کل  
 شده بود پسرش بادی از این موضع دستکش خواست دست مداخله او را گواه کند با یکدیگر  
 میخواست او را منموم نماید خیزران گفتف شده بکثیران خود حکم کرد که بیارند و مقتول ساختند گویند  
 بشان بر دو بیت مسطور در ذیل را در مجموع مهدی خلیفه و عو جی الهام از علی او گفته است

یلعب بالذوق و الصوفا  
 ردس موسی فی حشر الخیزران

خلیفه یزید بی عتباته  
 ابد لنا الله به خیره

خان زاده و خرمیر یاد کار خیزران بوده ظنعتی بدیع و طبعی موزون داشته است شعر او است  
 شی در سننزل با مبهمان خواهی شدن باین

ندیکه خاتم زوجه کریمخان زند معروف بکیل و عمر مرحوم رضوان آرامگاه شاه شهید سعید اوقاف  
 طاب شاه بوده و بعضی او را خاله شاه شهید دانسته اند در هر حال انیزن را در عالم تاریخ و قوی

و عظمی است چه کی از اسباب عمده سلطنت سلطه علییه قاجاریه میتوان آورد است توضیح آنکه  
 سالها که نجان بستلاینا خوشی سل بود در ماه صفر هزار و صد و نود و سه هجری بمعرض شدت نمود  
 خدیجه خاتم برای شاه شهید سعید که محترماً در دربار کریمجان اقامت داشت پیغام فرستاد که ناخوشی  
 و کیل در حالت اشتداد است و احتمال هلاکت می رود و تلفت و مستعد کار باش مرحوم معظم طیب  
 مسجده بزم شکار مهار لو از شهر شیراز بیرون رفت روز نهم صفر که بشهر برگشت دروازه را بسته دید  
 دانست که کریمجان در گذشته است و بعضی گویند مجدداً خدیجه خاتم او را از انحال انحاء و اعلام  
 نمود و شاه جنبت جایگاه از بهانجا دو اسب با دو نفر تا طران تاخت و کار سلطنت را بر عهده  
 که در تاریخ ضبط است بساخت خدیجه دختر احمد بن الطنبای بوده و مشارالیه با فاضلی متبحر  
 و معروف باین کنیه میباش جنبت این کنیه زنی محیده و مادر زین الدین عمر البالی از اساتید  
 ابن حجر است و این حجر در انباء خود ذکر نموده و مشارالیه در ماه رجب بمقتصد و بمقتاد و نه هجری  
 در گذشته است خدیجه جنبت المملک دختر ملک اشرف شعبان بن حسین از سلطین  
 ترک مصر است مشارالیه قاسم البشکی بوده و این حجر در انباء خود ذکر می از و نموده گوید این زن  
 بعد از همه فرزندان اناث ملک اشرف وفات کرده و معتقل و درایت و کفایت کار و اداره  
 امور شمرنی داشته در سال مستصد و بیست و شش هجری در گذشته است یکی از لطایف مسطوره در اوقیان  
 نویس این است که وقتی شهاب قوسی ادیب در پیشگاه ملک شمر خدیجه مشارالیه حاضر بود سعید  
 نام طبیب دخیل شد ملک بشهاب گفت در حق این سعید چه میگوئی شهاب گفت اگر در مجلس شما باشد  
 سعد التعود است و اگر بر سر سفره نشیند سعد بلع و اگر در حیمه او کسی همان باشد سعد اخبیه و اگر بمعا بجه  
 یکی از سلیمان رود سعد زاج و لطف این کلام برابر با ب ذوق معلوم است در بلع بضم با و فتح  
 لام معنی بلع کننده است خرفین جنبت مخافه شاعره عربیه بوده و این دو شعر از ویست

فقد اشرق قتی بالعدل رفی

علی حتموت ولا صدیق

اعاذ لقی علی ذرء افیقی

فلا و ابین السی بعد بشر

خزانة در فتوح و اقوی مسطور است که خزانة دختر خالد بن جعفر بن مرطه در فتوحات عراق با سعد بن  
 ابی وقاص بوده و این ابیات را در مرثیه اشخاصی که در اول محاربه بدرجه شهادت رسیده سرود

فيا عين جودي بالدموع السوام  
وحزننا على سعد وعمر ومالك  
هم فبته الغر الوجوه اعززة

فقد شرعت فينا سيوف الاعابم  
وسعد مبيد الجيش مثل الغائم  
ليوث لدى الهجاء شعث الحجاجم

خوله بنت الازور خواهر ضرار بن الازور زنی صحابیه و شاعره بوده است و ارای فصاحت  
و شجاعت و در فتوح و اقدی کما ترا و مذکور است مشارالیهما در فتوحات مصر و شام حاضر بوده  
و کارها کرده و ابیات ذیل از نتایج افکار اوست و در وقتی که برادر او ضرار در جنگ کشته شد گفت

الاخبر بعد الفراق بختنا  
فلو كنت ادرى انه اخر اللقا  
الا يا غراب البين هل انت مخبري  
لقد كانت الايام تزهل قلوبهم  
الا قاتل الله النوى ما امره  
ذكرت ليالى الجمع كنا سوية  
لئن رجعوا يوما الى دار عزهم  
ولم انس اذ قالوا ضرار مقيد  
فما هذه الايام الامعارة  
ارى القلب لا ينجار في الناس غيرهم  
سلام على الاجاب في كل ساعة  
يزاين مرثية را در همان باب گفته است  
فكيف ينام مقروح الجفون  
اعتز على من عيني اليمين  
لهان على اذ غير المهين  
واعلق منه بالجبل المتين  
فليس يموت موت المستكين

فمن ذا الذي يا قوم اشغلكم عنا  
لكننا وقفنا للوداع وود عنا  
فهل بقدم الغائبين تبشرنا  
وكتابهم نزهو وكانوا كما كنا  
واقبحه ما ذا يريد النوى منا  
ففرقنا ريب الزمان وشتتنا  
لثنا خفا فاللبطايا و قبلنا  
تركناه في دار العدا و و يمنا  
وما نحن الا مثل لفظ بلا معنى  
اذا ما ذكرهم ذكركلبي المضنى  
وان ابعدا و اعنا وان منعوا منا  
ابعد اخی بليذ الغرض عيني  
سابكي ما حبيت على شقيقى  
فلوانه لحقت به قتيلا  
و كنت الى السلواري طوبقا  
وانا معشر من مات منا  
وانه ان يقال مضى ضرار

وكم في الحرب يقصم للغبون

اما ابكي وقد قطعوا وتيني

وقالوا كم بكاءك قلت مهلا

مزروعه بنت عملاق که از نسا را با فصاحت

عرب بود و پسرش صابر بن اوس با ضرار در جنگ انطاکیه اسیر شد چون اشارت خود را در حق ضرار شنید این ابیات را در حق پسر خود نظم کرد

وقد احرقت مني الخدود والمدامع

وقد حمت مني الحشا والاضالع

بجالك كما استكن المدامع

ولانهم من قال انك راجع

فقلبي مصدوع وطر في دامع

ودمعي مسفوح وداري بلاقع

وان تكن الاخرى فما العبد صانع

ایا ولدی قد زاد قلبی تلهبا

وقد اضرمت نار المصيبة شعلة

واسأل عنك التركب کی منحبر و فنی

فلم يك فيهم مخبر عنك صادقا

فيا ولدی مذ غبت كذرت عشتی

وفكری مفسوم وعقلی موله

فان تك حيا صمت لله حجة

وعنيرة بنت غمار و سلمة بنت ذراع و بنی

بنت سوار و سلیمی بنت النعمان و ام ابان و هند بنت عمرو و زینب الانصاریة زنشای صاحب

شان و شجاعت بوده و در وقعه های یرموک و خاندین رشادتها نموده و باستون خیمه در میدان

جنگ مانند مردان رزم کرده و سلیمی بنت سعد که زاهد و عابد و در شهر یرمیه و پدش کی از

عشره بهشته میباشد چون اشارت خود را در حق ضرار شنید این ابیات را در حق ضرار

دارمیه انجوشیه صاحب عقد الفرید کوی و دارمیه زنی بود از بنی کنانه که بمنی داشت با چرده

سیاه و چون در کوی که چون کعبه در آنجا واقع است نیز سیرت او را حجویه میکنند معاویه در نشای حج

از دارمیه جو یا شده گفتند سوز زده است او را احضار کرد و با او گفت ما ههنا بک یا ابته عام یعنی

بچه چته آمدی و درین سوال کنایه سیاه چردگی دارمیه بود من از هیچ در جواب گفت که یا مقصود تو

از این سوال عیب جونی و مطایبه باشد بدانکه من بی از بنی کنانه هستم و شتی با فرزندان عام ندارم

معاویه گفت راست میگوئی آیا میدانی ترا برای چه احضار کردم و این بیه گفت لا یعلم الغیب

الا لله معاویه گفت بچه چته علی علیه السلام را دوست داری و مراد دشمن با او محبت میوزی

و با من خصوصت دارمیه گفت اگر حقیقت را بیان کنم مواخذه نخواهم بود معاویه گفت نه دارمیه

عرف الدال

گفت علی را دوستی برای آنکه عادل بود و با مردم بطور مواسات معامله مینمود و با تو دوستی  
 بجهت اینکه چیزی را خواستی و ادعا کردی که لیاقت و استحقاق آن را نداشتی و با شخصی در آن  
 باب جنگ و جدال نمودی که از تو احق و ایق بود و من کسی را دوست میدارم که رسول اکرم  
 صلی الله علیه و آله او را دوست میداشت و او خود دوستانه و مودت را کین بود و صاحبان  
 دیانت را احترام مینمود و ترا دشمن میدارم از آنکه خونبار کنی و پیروی ای نفس خود کردیدی و بدین  
 و انصاف حکم نمودی بلکه ظلم و اعتساف متمسک شدی معاویه گفت خصومت تو با من  
 برای منیت که شکم و پستانهای تو بزرگ و رانهای تو فریبست داریمیه گفت درین اوصاف  
 هند ما در تو ضرب المثل شده است نه من معاویه گفت و یا مکن مقصود من فریب و عیب تو  
 منیت چه اگر شکم زن بزرگ باشد تمام آن خلقه و کامل میشود و اگر پستانهای او بزرگ باشد  
 کودکی را که شیر میهد بدیگر میکند و اگر رانها بزرگ و فریب باشد چائی را که می شیند پرنیاید و مکانی  
 او را خواهد بود معاویه باین کلمات حدت داریمیه را کم کرده او را آرام ساخت بعد از آن  
 با او گفت آیا تو علی را دیده و داریمیه گفت بل دیده ام معاویه گفت او را چگونگی داریمیه  
 گفت و الله علی را دیدم که اینک و سلطانیت که تو را مفتون نموده ابد او را بخود راغب ساخت  
 بود و این بپاه و جلال که تو را مشغول و زبون دارد مطلقا در او اثری نداشت معاویه گفت  
 آیا گفتار علی را استماع نموده داریمیه گفت بل کلمات آنحضرت شگفتای قلب بود و صیقل افکند  
 در شما که روغن نیون با خاصیه زنگار را ایل میکند کلام امیر المؤمنین علی ع هم زنگار بی بصیرت  
 را از دلها میزد و معاویه بر طبق معنی این شعر

والفضل ما شهدت به الأعداء	شهدت لحسن صفاتها خيرا لها
---------------------------	---------------------------

گفت ای داریمیه راست گفتی حضرت  
 مرضی ع و کلام او چنین بود بعد از آن معاویه بدارمیه گفت آیا حاجتی من برای داریمیه گفت  
 در این حال مگر ممکن است که حاجت من نزد تو موقع قبول یابد معاویه گفت بل هر حاجتی که داشته  
 باشی انرا بر میآورم داریمیه گفت باینقدر شتر داده میخواهم که پشم آنها بایل بقرمزی باشد و شتر بانان  
 آنها هم باشند معاویه گفت آنچه خواستی بود هم نزد تو مثل علی خواهم داریمیه گفت  
 سبحان الله مگر تو از علی هست تر و گهتری معاویه ع اذالم اعد بالحق منى عليكم



قلت لتاریت دار دفاق

حذروا الرابع الشقی دفاقا

الذریع بضعها فان دفاقا

لو تضاجع بعلا فهب سلیم

حسها قد اضرب بالشاق

لا یكونن نجمه فی محاق

شوم حرها قد سار فی الافاق

بل جریحا وجرحه غیر راقی

آخر الامر دفاق در سلطنت ملازمان حمد و نند دختر بیرون الرشید منسلک گردید و حکایات و غزلیات  
غریب از این زن معروفست چون از دایره ادب خارج میباشند از نگارشش آن حرف نظر نمویجا  
بمقتدر گوئیم در مسخرگی و شوخی دفاق بی بدل بوده است و فرقه از ثقات تابعیات  
طبقه اول و زنی بصراوی بوده و محمد بن سیرین از مشارکین روایت حدیث نموده این حجر  
عقلانی در اصحاب گوید سنائی که یکی از اصحاب کتب شده میباشد حدیث از فرقه در کتاب خود  
ثبت و تخریج کرده و آن حدیث را مشارالیه از عایشه روایت نموده است بقول بعضی دفره ادراک زمان  
حضرت رسول را کرده و بشرف حضور و مفاوضت آن بزرگوار مایل گردیده و اسم او را دفره  
بقاف نوشته است و لشاد خاتون دختر تراش ابن امیر جوپان زوجه امیر شیخ حسن بن ابوبکر  
معروف شیخ حسن که پسر و مادر سلطان اویس است و سلطان اویس مدوح خواجه جمال الدین سیاحی  
بوده چنانکه تصدیق فراد جلوس او نظم نموده که ماده تاریخ آن چهار بیت مشهور در ذیلست

مبشران سعادت بر این بلبل در واق

که سال بمقصد و پنجاه و بیفت ماه رجب

خدا یگان سلاطین عهد شیخ اویس

نشست خسرو روی زمین به استحقاق

همی گشتند در مالک افاق

با لفتاق خلائق بیاری سلاق

پناه پشت ملوک حجبان علی الاطلاق

فراز تخت سلاطین مدار ملک عراق

دشاد خاتون در سال بمقصد و پنجاه و دو بجزی در بغداد در گذشت و نش او را بنحف اشرف  
حاصل نموده در اینجا دفن کردند بعضی گویند شیخ حسن دشاد خاتون را بفرزاده خود اشرف بن مترش  
مفتون دیده و لهذا او را مسموم کرد صلاح الدین صفدی گوید در زمان امیر شیخ حسن حکومت بر واقع  
بدست دشاد خاتون بود و او و غیر بارانوارش طینود و فقرا پیوسته مشمول احسان او بودند و دشاد  
خاتون دختر امیر علی جلایر و زوجه امیر حسن جلایر بوده و شوهرش مدتی در بلخ حکومت نموده

طبع موزونی داشته ایند و مطلع از افکار او  
بر روی من نشیند و دعوی خون کند  
جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود

اشک که سرز کوشه چشم برون کنند  
حل شد از غم همه مشکل که مراد دل بود  
دشاد و شاعره بوده است که از لغت

شمرده شده است و بعضی گفته اند یکی از زوجات  
باین اسم بوده و طبعی موزون داشته  
صد بار اگر چه چشمه ز فزم وضو کنند

خاقان خلدک شنی فتح علی شاه طاب ثراؤ شما  
طاعات منکران محبت قبول نیست  
و نامیر جاریه منغیته بوده است که بخی بن

خاله برگی او را آزاد کرده و بصباح منظر و عمارت در موسیقی و آواز خوش و نغمات دلگش  
معروف و مشهور است بعداوه در نظم و سرهمیدی طولی داشته و فن و سبکی را از بزل که در حرف  
باء ترجمه حال او نکاشته شد و از اساتید بزل که قلیج و این جامع و ابراهیم و اسحق موصی و  
سایر مشاهیر موسیقی و انهای انصرباشند اخذ کرده ابو الفرج در آغانی مینویسد اسحق موصی گفته است  
پدرم ابراهیم موصی میگفت روزی خواستم در نغمه ایرادی بردنا میر و ارد آورم او را مگر بخواه  
آن نغمه و او را نمودم و بدقت اشاع کردم غیبی در آن نیافتم که الهما رنایم موجب مسطوت ارباب  
سیر برون الرشیدی مفرط بساز و آواز دنا میر داشته و هر وقت بنجای یکی بر می میرفته او را احضار بخوا  
و نواختن امر میگردد و انعامی و افراب و سپاد و عقیل آزاد کرده صاحب بن برون را حسن و جمال دنا میر

آشفته و مفتون ساخته و در باب عدو طالب گفته

و تحیرت بین وعد و مظل  
فاقتلینی ان کنت تهوین قتلی

یادنا نیر قدرتت کر عقلی

شغفی شافعی الیک والای

ابن ظافر در کتاب خود از قدرت طبع دنا میر

حکایت کرده گوید روزی یکی یکی بکاستمانی رفته و دنا میر با او بوده چون صفای کلام و نسبت آن کلمات  
را مشاهده نمود این بیت را انشاد کرد الورد احسن نظرا فتمتعوا بالخطامنه  
و از دنا میر خواست که این بیت را بشعر دیگر توأم کند <sup>کهنه</sup> فاذا انقضت ایامه و در الحد و ینوب عنه  
انشاد اشعر بلی محبت یکی را بدنا میر زیاد کرد و از دنا میر حکایات و روایات بسیار مشاهده که همه  
اسبب تعجب و شکوت است مخصوصا دستنما و فای او نسبت بخی غریب و در مواضع عدیده  
نکاشته شده است دنا میر جاریه این کناسه محمد بن کناسه از شعرای عباسیین و اصل

شعر ایما شد و او جاریه شاعره و مغنیه و کشته مسماة بدنا نیز که از باب فضل و ادب مخصوصا  
رفته با مشارالیهامفاوضه و مشاعر بهمنموده اند علی بن عثمان الکلابی که از ادبای آن زمان میباشد  
گوید روزی نجانه ابن کناسه رفت و وی غایب بود با جاریه او دنایر مشغول گفتگو شدم در آنی  
صحبت دنایر بمن گفت یا ابا احسین تو را محزون و غمگین می بینم گفتم برادری داشتم از قریش  
در گذشت اینک از وفن او باز میگردم دنایر قدری فکر کرد و این دو بیت را بر خواند

بکیت علی اخ لك من قریش	فابکانابك اذک یا علی
فما و ما خبرناه و لکن	طهارة صحبه الخیر الجلی

تیر علی بن عثمان گوید روزی نزد محمد بن کناسه بودم گفت میخواهم از ذکا و کبایست و فهم و درایت  
دنایر را بتو معلوم کنم انگاه بمشارحه نوشت انک امة ضعيفة لکفاء فاذا جاناک کتبنا  
هذا فحجنا بوجوه و التلم دنایر در جواب نوشت سائنی یجینک ایا می عند ابي الحسین و ان  
من اعیال العتی الجواب عمالا جواب له و التلام بعضی از اشعار دنایر در جلد دو از و هم آغاسی  
نکاشته شده و او را بهمارت و ادب و خصال حمیده شنوده اند و بر فوت او این کنایه زیاده

الحمد لله لا شریک له	یا لیت ما کان منک لم یکن
ان له بک القول قل فیک فما	افحمنی غیر شدة الحزن

و پوشیده نباشد که ابن کناسه داماد ابراهیم بن ادهم زاهد و عارف معروف میباشد و ابراهیم  
خال ابن کناسه بوده و ابن کناسه در حق ابراهیم مرثیه یاد دارد و سنیا ابن خلکان گوید دنیا  
جاریه شاعره بوده است از عید اسلام معروف بدیکت ایجن گویند مشارحه پسر ی از بکیت  
ایجن بهرسانند و آن پسر در گذشت دنیا بیات ذیل را در مرثیه پسر خود انشا و کرد بیت

بابی بنذتک بالعراء المقفر	و سترت وجهک بالتراب لا عفر
بابی بذلتک بعد صوت اللیلی	و رجعت عنک صبر ام له اصبر
لو کنت اقدر ان اری اثر البلی	لترکت وجهک ضاحیا لم یقبر

دیکت ایجن وقتی کمان کرد که دنیا با غلام او سروکاری دارد هر دو در بکیت و بعد شیان شد  
و برای هر دو مرثیه ها گفت ابو الفرج اصفهانی در آغانی گوید دختری که بدست دیکت ایجن